



به من ایمان نیاورده است  
کسی که شب سیر بخوابد  
و همسایه‌اش چیزی نخورده باشد.  
رسول اکرم (ص)

«همسایه» شرح روایتی از یک زندگی است و ما در هر شماره، یکی از آنها را تصویر می‌کنیم که نیاز به کمک شما دارد تا به نفس کشیدن ادامه دهد. شما می‌توانید برای کمک به خانواده‌ای که در همسایه به روایت زندگی‌اش پرداخته‌ایم از پیوندهای انتهای صفحه استفاده کنید. با اسکن رمزپنه قرار داده شده یا وارد کردن نشانی اینترنتی می‌توانید نمایه این خانواده را در سایت «سایه» ببینید و کمک نقدی یا غیرنقدی خود را برایشان ارسال کنید.

ماجرای رویای ۲ جوان  
که با کمک شما به حقیقت می‌رسد

## رویای زنده جوانی

این هفته در همسایگی ما

صفحه همسایه  
شماره تماس روزنامه جام جم

۲۳۰۰۴۰۰۰



علیرضا رافتی

روزنامه نگار

آدم به رویا و آرزو زنده است. چیزی که به صبح انسان نفس می‌دهد و به پای انسان توان دوباره برخاستن امید به آینده است و امید به آینده ریشه در رویاپردازی دارد. جوانی که شب به شب قبل از خواب به آسمان خیره می‌شود و خودش را می‌بیند که پشت فلان ماشین نشسته و فلان مدرک را گرفته و با فلانی ازدواج کرده و... می‌تواند صبح دوباره از جا بلند شود و برود دنبال رویایش.

نوجوانی و جوانی وقت رویاپردازی است. حالا اگر مانعی شب به شب

دست بیندازد دور پای رویای یک جوان و نگذارد برود به گشت شبانه خودش، اگر مانعی راه رویاپردازی جوان را ببندد زندگی را از او گرفته است. حالا آن مانع هر چه می‌خواهد باشد. جوانی که در شب‌های رویاپردازی حس کند امیدی به آینده و رسیدن به رویایش ندارد، صبح توان برخاستن را نخواهد داشت.

این روزها با فشار و وضعیت اقتصادی بر اقشار جامعه روز به روز شاهد مرگ رویاهایی هستیم که دلیل زندگی عده‌ای از جوانان اند. در این شماره از «همسایه» داستان زندگی دو جوان را روایت می‌کنیم که برای ادامه دادن رویایشان نیاز به کمک شما دارند.



### رویای یک دوچرخه کورسی

پسر ۲۹ ساله ساکن کرمانشاه، دارای معلولیت جسمی و ذهنی شدید است. مادرش را از دست داده و به همراه پدر و نامادری‌اش زندگی می‌کند. با وجود معلولیت جسمی-حرکتی در رشته‌های هنری و ورزشی استعداد شگرفی دارد. تئاتر را به طور جدی شروع و چند تقدیرنامه از مراکز مختلف بابت نقش آفرینی‌هایش دریافت کرد. در رشته تنیس روی میز نیز در چند مسابقه مقام آورد و استعداد خودش را به خوبی به نمایش گذاشت. اما بیشترین دلبستگی و استعدادش در

شاید به فراخور شغلش بوده یا شاید بختم این طور شیرین رقم خورده یا خدا برایش خواسته، اما هر چه هست من خودم کم با بچه‌های دارای معلولیت ذهنی –جسمی دمخور نبوده‌ام. عجیب‌ترین چیزی که در مورد این بچه‌ها فهمیده‌ام این است که اینها انگار خیلی بزرگ نمی‌شوند. «خیلی بزرگ» همان مرحله از عمر است که دیگر نمی‌توانیم یک پسر بچه / دختر بچه را بغل کنیم و به قصه‌هایش گوش دهیم. خیلی بزرگ یعنی آنجا که یک دفعه می‌بینی آن پسر بچه / دختر بچه همیشه حالا این قدر بزرگ شده که دارد با تو درباره مسائل سیاسی و اقتصادی حرف می‌زند. وقتی آدم خیلی بزرگ می‌شود دیگر خیلی چیزها را از دست می‌دهد. از جمله آن غلیان احساس و وفور عاطفه‌ای که در دوران کودکی داشته را در بزرگسالی کم‌کم فراموش می‌کند و در رابطه‌اش با افراد محافظه‌کار و حساس‌گر می‌شود. یکی دیگر از چیزهایی که آدم با بزرگ شدن از دست می‌دهد معصومیت کودکانه‌ای است که لایه‌های لری‌بخند کودکی‌اش پیدا بوده و حالا لایه‌ای بحث‌های جدی روزمره‌اش نیست. اما بچه‌های دارای معلولیت ذهنی-جسمی انگار همیشه کودک هستند و همیشه آن غلیان احساس و عاطفه و آن معصومیت پاک را در لبخند‌هایشان دارند. افشین دارد به مرز ۳۰ سالگی می‌رسد، اما هنوز وقتی می‌خندد همان معصومیت افشین کودکی‌اش از لب‌هایش بیرون می‌ریزد. مددکارهای استان کرمانشاه همه بدون استثنا از دلنشین بودن مصاحبت با افشین می‌گویند. افشین همیشه لبخند به لب دارد. شاید بگویند در آستانه ۳۰ سالگی هنوز آن قدر بزرگ نشده که رنج نان لبخند را از چهره‌اش محو کند، اما



رشته دوچرخه سواری است. با وجود معلولیت، دوچرخه سواری را حرفه‌ای دنبال می‌کند و با دوچرخه ساده‌ای که دارد در مسابقات معمولی شرکت می‌کند، اما مربی و مددکاران معتقدند توانایی افشین پیش از اینهاست و می‌تواند در مسابقات حرفه‌ای تر دوچرخه سواری نیز حضور داشته باشد. به همین منظور مددکاران استان کرمانشاه قرار است به کمک شما همسایه‌های محترم برای افشین یک دوچرخه کورسی تهیه کنند.

۳۰ ساله معلول دارد بیشتر آن را حس می‌کند. افشین از دوره نوجوانی استعداد خودش را در تئاتر و رشته‌های ورزشی نشان داد. چند تقدیرنامه از جشنواره‌های محلی و استانی تئاتر گرفت و چند مقام از مسابقات محلی و استانی تنیس روی میز. اما بیش از همه اینها دلبسته دوچرخه سواری است. یک دوچرخه ساده دارد که با آن همه جای شهر را می‌گردد و همه مردم افشین را با آن دوچرخه می‌شناسند. با همان دوچرخه هم در یکی دو مسابقه محلی شرکت کرد و مقام آورد و استعداد خودش را به رخ مربیان دوچرخه سواری کشید. برای مربیان و مددکاران جای تعجب است که این پسر با این وضع معلولیت چطور می‌تواند این قدر خوب رکاب بزند و دوچرخه را کنترل کند و مسابقه بدهد. حالا که افشین تحت نظر مددکاران و مربیان آموزش دوچرخه سواری حرفه‌ای را دیده و آماده شرکت در مسابقات حرفه‌ای تر است، قرار است برایش یک دوچرخه کورسی تهیه کنیم؛ دوچرخه‌ای که جدا از دادن امکان افتخار آفرینی به یک جوان با استعداد، می‌تواند دلگرمی افشین و خانواده‌اش باشد.

هزینه خرید این دوچرخه سه میلیون تومان برآورد شده و شما می‌توانید از طریق درگاه سایت سایه که پیوندش را در صفحه گذاشته‌ایم، هر مقدار مبلغی را که مایلید پرداخت کرده و بخشی از این سه میلیون تومان را تامین کنید. همچنین اگر دوچرخه کورسی مناسب دارید یا مایلید که آن را خودتان تهیه کنید و به دست افشین برسانید، می‌توانید با شماره تماس صفحه همسایه بگیرید و موضوع را اطلاع بدهید.

### رویای یک مکانیکی

برهان پسر ۱۷ ساله‌ای است که به همراه خانواده‌اش در شهرستان قدس استان تهران زندگی می‌کند. پدرش به دلیل توموری که چند سال با آن درگیر است مجبور به تخلیه چشم شد. چشم چپش را تخلیه کردند و بینایی چشم دیگر نیز بسیار پایین است. پدر از کار افتاده شد و برهان به دلیل این که پدرش دیگر توان کار کردن و تامین معاش خانواده را نداشت ترک تحصیل کرد و در پی یاد گرفتن کار و کار کردن و تامین خرج خانواده افتاد. برهان، علاقه زیادی به مکانیکی دارد و مددکاران شهرستان قدس نیز می‌گویند که این پسر، استعداد و آتیه درخشانی در این شغل خواهد داشت. حالا برهان می‌خواهد در یک آموزشگاه فنی و حرفه‌ای به صورت آکادمیک، مکانیکی را یاد بگیرد و شروع به کار کند که بتواند نان آور خانه‌شان شود. برای تامین هزینه آموزشگاه فنی و حرفه‌ای به کمک شما همسایه‌های محترم نیازمندیم.

برایمان آن قدرها هم دشوار نیست. اما در مورد آقا نجف نمی‌شود گفت به سوند و کیسه‌های ادراری عادت کرده است. نمی‌شود به این چیزها عادت کرد. شبانه روز زندگی کردن با این چیزها تحمل این زندگی را به مرز ناممکن می‌برد. حالا آقا نجف از کار افتاده شده و در یک اتاق ۱۲ متری در خانه پدری زندگی می‌کند. منبع درآمدی ندارد و فقط با پازانه و کمک ماهانه کمیته امداد زندگی می‌کند که آن هم جمعا می‌شود ماهی ۴۰۵ هزار تومان. برهان هر روز این وضعیت پدر را می‌بیند و از این که کاری از دستش بر نمی‌آید، سینه‌اش تنگ می‌شود. بالاخره برهان تصمیم گرفت تحصیل و دبیرستان را رها کند و به دنبال کاری برود که بتواند با آن نان شب خانواده را تامین و بعدتر بتواند خرج درمان پدرش را هم فراهم کند. به دلیل علاقه و استعدادی که در مکانیکی داشت، تصمیم گرفت این حرفه را یاد بگیرد. اما برای یاد گرفتن مکانیکی دو راه وجود دارد: یکی این که برود کنار دست یک مکانیک شاگردی کند و یکی این که برود دوره مکانیکی را در یک آموزشگاه فنی و حرفه‌ای ببیند. شاگردی کردن الان علاج مشکل برهان نیست. به دلیل این که برای یاد گرفتن مکانیکی از طریق شاگردی، باید چند سال کنار دست یک مکانیک بدون حقوق یا با حقوق بسیار کم کار کند تا شاید بعد از چند سال بتواند آن را یاد بگیرد. اما آموزشگاه فنی و حرفه‌ای نزدیک منزل‌شان در طول دو ماه مکانیکی را آموزش می‌دهد و گواهینامه معتبر ارائه می‌کند و بعد از آن برهان می‌تواند وارد بازار کار شود. هزینه دوره آموزشی فنی و حرفه‌ای یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان است. شما همسایه‌های محترم می‌توانید از طریق درگاه سایت سایه که پیوندش در صفحه قرار داده شده هر مبلغی را که در نظر دارید به این منظور کمک کنید. ضمناً در صورتی که می‌توانید جایی را در شهر قدس فراهم کنید که برهان آنجا مکانیکی یاد بگیرد و کار کند، لطفاً با شماره تماس صفحه همسایه در روزنامه جام جم تماس بگیرید.

۱۷ سالگی برای پسرهای سن عجیبی است. اگر شما خواننده محترم روزنامه مرد هستید و ۱۷ سالگی را گذرانده‌اید، لابد می‌دانید چه می‌گویم. سنی که پسر احساس می‌کند دیگر بزرگ شده و نباید سربرار خانواده باشد. سنی که پسر دیگر روی این که از پدرش تقاضای پول توجیبی کند را ندارد و حتی وقتی خود پدر پول توی دستش می‌گذارد احساس شرمندگی و سربرار بودن می‌کند. پسرهای در این سن به هر دری می‌زنند که شغلی هر چند کوچک برای خود دست و پا کنند که بتوانند استقلال مالی داشته باشند. حالا فرض کنید پسری در همان سن عجیب ۱۷ سالگی پدرش را ببیند که با وضعیت بیماری گوشه خانه افتاده و توان کار کردن را ندارد. اینجا است که آن حس سربرار بودن و حس این که وظیفه دارد نان شب خانه را تامین کند صد برابر می‌شود.

برهان، بچه شهر قدس است. شهر قدس در غرب استان تهران است. چند سال پیش مشخص شد پدر برهان -آقا نجف- تومور مغزی دارد. بعد دکترها گفتند باید جراحی چشم شود، اما به دلیل مشکلات مالی این جراحی به تأخیر افتاد تا جایی که دیگر مجبور شدند یک چشمش را تخلیه کنند. حالا چشم دیگر هم فقط چند درصد بینایی دارد. آقا نجف بعد از این جریان به بیماری‌های دیگری هم چار شد که تحمل زندگی را برایش سخت‌تر کرد. یکی از بیماری‌های سختی که شبانه روز با آن دست و پنجه نرم می‌کند (تنگی مجاری ادراری) است که برای درمان نیاز به عمل جراحی دارد، اما به دلیل گرفتگی چند رگ قلب دکترها فعلاً اجازه عمل جراحی را نمی‌دهند و آقا نجف مجبور است با سوند و کیسه‌های ادراری که شبانه روز به او وصل است، زندگی کند.

چندی پیش که ماسک به صورت داشتیم، فکر می‌کردم آدمیزاد چقدر زود به همه چیز عادت می‌کند. در این چند ماه به ماسک عادت کردیم و دیگر مثل روزهای اول ماسک زدن

هفته گذشته نیاز دو خانواده در صفحه همسایه گزارش شد. یکی خانواده‌ای اهل محله مسگرآباد تهران که پدر از کار افتاده و پسر بیمار بود و مادر مجبور بود برای گذران زندگی کنار خیابان ماشین بشوید و خانواده در یک اتاق ۹ متری نامناسب زندگی می‌کردند. برای تامین پول پیش خانه جدید این خانواده، چهار میلیون تومان جمع‌آوری شد و خانواده اهل استان مازندران که پدر از خانواده جدا شده بود و مادر و دختر در یک خانه کوچک زندگی می‌کردند. برای تامین هزینه سیستم سرمایشی و یخچال برای این خانواده مبلغ یک میلیون تومان جمع‌آوری شد.

پیگیری



برای کمک به برهان  
از این پیوند استفاده کنید



برای کمک به افشین  
از این پیوندها استفاده کنید